



■ **خلاصه**

مقاله پس از کالبدشکافی ریشه‌های اصلاح‌طلبی پروتستان در اروپا علیه ارتجاع کلیسا، به مدل‌برداران مترجم ایرانی در صدر مشروطه پرداخته و به‌عنوان نمونه آزمایشگاهی، به ایده‌های میرزافتحعلی آخوندف و میرزاملکم خان اشاره‌ای تحلیلی می‌کند. مفهوم «پروتستانتیسم اسلامی» از جمله مفاهیمی است که در کنار برخی دیگر از دانشواژه‌های سیاسی از سوی جریان روشنفکری مرتبط با غرب در قرن ۱۳ ه‍.ش (۱۹ م) وارد ادبیات سیاسی ایران شد و از آن پس ذهنیت بسیاری از روشنفکران دینی را به خود مشغول داشته است. اصلاح‌طلبی دینی، پیرایشگری دینی، دین‌پیری یا فرماسیون را مترادف با آن به کار برده‌اند و حتی برخی اصلاح یا احیای فکر دینی را نیز بسلان آن فرض کرده‌اند. اگرچه بسیاری استعمال این واژه‌ها را به جای مفهوم موردنظر دادند، تردید نگرسته و آن را اشتباهی فاحشی می‌دانند. همچنین برداشت مورجان آن نیز متفاوت است. لازم است ابتدا تعریفی از مفهوم پروتستانتیسم و خاستگاه آن در مغرب‌زمین به‌دست دهیم، سپس به تعریف ناهمگونی پروتستانتیسم اسلامی پرداخته و با بیان برداشت پیشگامان این دانشواژه در تاریخ معاصر ایران و فرایند نهادینه‌سازی آن به نقد رویکرد روشنفکری در این باب اشاره کنیم. در این نوشتار صرفاً به طرح این موضوع در آثار و آرای میرزافتحعلی آخوندزاده مروری داشته‌و در طول این مطالعه به نقد جریان فوق در ایران پرداخته‌ایم. آخوندزاده به صراحت برای اولین‌بار مفهوم فوق را وارد متون ایرانی کرد و اندیشه سایرین به لحاظ ترتب در مرحله پایین‌تری قرار گرفته و در ذیل آرای سرآمدان این جریان جای می‌گیرد.

■ **پروتستانتیسم**

پروتستانتیسم‌عنوان نهضت‌دینی‌واصلاح‌طلبانه مسیحیان اروپا در سده‌های ۱۵ و ۱۶ میلادی است که در مقابل اندیشه حاکم بر کلیسا صورت گرفت و نتیجه فرایند عرفی شدن مذهب مسیح بود. اگرچه فرایند نهضت رویکردی خدالتگراانه داشت ولی در نهایت منجر به اصلاح و احیای دین نشد بلکه صرفا تفسیری امانیستی و مادی از انجیل به دست داد. پروتستانتیسم به معنای مکتب اعتراض است. اگرچه این اعتراض در وهله اول توسط لوتر علیه فروش غرقه‌های بهشت از سوی کلیسا صورت گرفت ولی بتدریج ابعاد اعتراض گسترده‌تر شد و حتی به درون بنیان‌های فکری الهیات مسیحی و کلام کاتولیسم رسوخ کرد. مؤلفه‌های بعدی که لوتر یا سایر پروتستان‌ها به آن نظر داشتند، هر کدام پاسخی بود به پرسش‌های اساسی پیرامون تلقی اصحاب کلیسا از حوزه دین.

■ **پروتستانتیسم‌اسلامی**

در تاریخ ایران به دنبال ضعف در ساختارهای مختلف اجتماع که بویژه به دنبال شکست ایران از روس و انعقاد قراردادهای گلستان و ترکمانچای در دوره قاجاریه صورت عینی‌تری به خود گرفت، واکنش‌های مختلفی در قبال این موضوع از سوی روشنفکران ایرانی بسان سایر داعیه‌داران امر اصلاح در جهان اسلام صورت گرفت. اگرچه این واکنش‌ها متفاوت بود ولی وجه مشترک آنها احساس درد و انگیزه غلبه بر آن بود. این پدیده به صورت جدی از دوره سیدجمال‌الدین اسدآبادی آغاز شد. عقیده تجدیدنظر در طرز فکر دینی با نوگرایی یا بازسازی مفاهیم و انطباق آنها با زندگی اجتماعی پدیده‌ای بود که به‌عنوان یک واکنش عمده در مقابل انحطاط حاصله مطرح بود.

پیراستن عقیده مسلمانان از خرافه و تریکاندیشی و بازگرداندن اسلام به شیوه پاک

جریان پروتستانتیسم اسلامی چگونه توسط روشنفکران غرب‌گرا در ایران شکل گرفت؟

# اصلاح‌طلبی آخوندزاده

■ **علیرضاذاکرافهتایی**

را مورد بررسی قرار می‌دهیم. در این رساله نویسنده حتی نمی‌تواند از دشواری ترجمه مفاهیم غربی به فارسی پرده‌پوشی کند ولی از اینکه چرا نمی‌توان این مفاهیم را به سهولت ترجمه کرد یاد نمی‌کند. به همین دلیل در ابتدای رساله مکتوبات کمال‌الدوله به شرح مختصری از مفاهیمی چون پروتستانتیسم اشاره می‌کند. البته از غالب این مفاهیم تفسیر درستی به دست می‌دهد و ماهیت آنها را بدون عدم سنخیت آن مفاهیم با حوزه اسلام می‌شناسد. از آن جمله است واژه‌ای همچون فانائیک که در جریان تفسیر آن از استقاد وی به تساهل و تسامح غربی حکایت می‌کند. مشکل میرزا فتحعلی بر آن است که با رجوع به آرای غربی درصدد انطباق بر حوزه سنتی و بومی خود برمی‌آید و در همینجا دچار خلط می‌شود. از جمله وقتی به تعریفی از یاترپوت می‌پردازد، پیامبر اسلام(ص) به‌عنوان مصداق وطن‌پرست معرفی می‌شود که «به جهت سعادت وطن خود عربستان و بالخصوص مکه که عشیره او قریش در آنجا ساکن بوده به امور عظیمه و شاقه اقدام نمود».

آخوندف تحت تاثیر عرفان میرزا شفیع در تعریف پروتستانتیسم‌می‌آورد:

«پروتستانتیسم عبارت از مذهبی است که حقوق و تکالیف عبدالله جمعا در آن ساقط بوده و فقط حقوق الناس باقی بماند».

آخوندزاده به فرهنگ خودی بی‌اعتناست و به آنچه دارد به دیده شک می‌نگرد ولی در تعریف پروتستانتیسم با نگرش آپولوژیک این مفهوم را مربوط به حوزه خودی می‌داند:

«بتدا ایجاد این نوع مذهب در میان ملت اسلام به اهتمام علی ذک‌رالسلام اسماعیلی وقوع یافت. برداشت غل شرع بنیاید ایزدی مخدوم روزگار علی ذک‌رالسلام و در اواخر ایام اهالی فرهنگ نیز فرقی چند پیرو این مذهب شدند.»
او با اشاره به خطبه سرپا خلاصت علی ذک‌رالسلام در قلعه الموت به سال ۵۵۹ ه‍. که در آن بهشت و دوزخ را امر خیالی و موهوم قلمداد کرد و توصیه به معاش و امور دنیوی با توسل به عقل منفصل از وحی می‌کرد، می‌گوید: «اگر ملت مطالب تو را فهمیده بود حالا طوائف انگلیس و ینگی تکلیف خوشه‌چین تو حساب می‌شدند، زیرا که آنها مدت مدید بعد از تو مذهبی را که ایجادش از تو بوده است یعنی پروتستانتیزم را فهمیده روسیون کرده مذهب پروتستان را اختیار نمودند.»
با توجه به سیر تاریخی که از مفهوم پروتستانتیزم ارائه دادیم و آنچه در مغرب‌زمین تحقق یافت متوجه می‌شویم ساقط شدن حقوق خدا و مساله تکلیف بشری از دستاوردهای نهایی سلسله تحولات فکری – فرهنگی و اجتماعی بوده که در دیار غرب صورت پذیرفت و میرزا شفیع گنج‌های که در سده‌های اوج حاکمیت امانیسم غرب از طریق محافل ماسونی با آرای روشنفکران عصر روشنگری غرب آشنا شده بود با الهام از همسان آموزه‌ها به چنین تعریفی از مفهوم یادشده، دست یافته است و این نشانگر آنست که او حتی آنچه بنام پروتستانتیسم در آن سوی کره‌ارض اتفاق افتاده بود را نیز نشناخته است زیرا ساقط کردن حقوق و تکالیف عبدالله به معنای فقه، جنبه ایدئولوژیک دین و تنظیم حقوق و قوانین بر مبنای قرارداده‌ا و قوانین مادی است. از طرفی تنوری قرارداد اجتماعی،

میشاق اجتماعی در برابر حقوق الهی، نظریه حقوق طبیعی، اعمال اراده عمومی و… جملگی مفاهیم غربی بوده که زاینده جهان‌بینی خاصی است. همان‌نگاهی که بر یک بستر طبیعی خاص و با ویژگی‌ها و مؤلفه‌های خود‌همچون تأیید طبقه صاحب قدرت

(بورژوازی) و در راستای منافع آن طبقه شکل گرفت. حال آنکه حرف لوتر و کالون از باب ادای تکلیفی بود که در دوره‌های قبل توسط حواریون و قدیسانی همچون پولس رسول بدنبال نسخ شریعت از آیین مسیح خارج شده بود و جای خود را به یک سلسله فرامین اربابان کلیسا داده بود و نجات بشر را منوط به ایمان به فیض و لطف الهی می‌دانست. در عصر رنسانس مفهوم تکلیف (شریعت) بار دیگر بوسیله اصلاح‌طلبان پروتستان، در چارچوب تفسیر سکولاریستی (دنیوی) در جهان مسیحیت احیا شد و لوتر و کالون رنگ دنیوی به آن دادند. آنها کلید رستگاری بشر را در شغل دنیوی عقلانی دانستند. بصورتیکه آموزه تکلیف توسط رهبران اصلی پروتستان به فرهنگ سرمایه‌داری نوین منتقل شد و ماکس وبر در اثر «اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری» شالوده اخلاق سرمایه‌داری جدید را بر آموزه تکلیف دانست.

آخوندزاده از قول علی ذک‌رالسلام خطاب به مردم در قلعه‌الموت می‌نویسد: «ای جماعت من امام زمام و به اقتضای عقل شریعت… الان تکالیف شرعیه را در خصوص حقوق الله، من کلاً از شما ساقط کردم پس از این آزاد هستید و از اوامر و نواهی در حقوق الله فارغ بایید.» از نوشته‌های آخوندزاده چنین برمی‌آید که او در ابتدااز پروتستانتیسم، یک مفهوم دئیستی برداشت کرده و به خدای فاقد وحی و نبوت و معاد رسیده و سپس از اتحاد تمام‌عیار سر در آورده است. او به اصلاح در امر دین خوشبین و امیدوار نیست لذا معتقد به زوددن اساس دین است.

«چون الان در کل فرنگستان که یورویا می‌گویند این مساله دائر است که آیا عقاید باطله موجب سعادت ملک و ملت است و یا اینکه موجب ذلت ملک و ملت است کل فیلسوفان و حکیمان این اقلیم منتقددر اینده عقاید باطله موجب ذلت ملک و ملت است در هر خصوص»

آخونداف در جای‌جای رسالات خود از جمله مکتوبات کمال‌الدوله با ناسزاگویی به اسلام و علمای آن شکل جامعه خویش را باورداشت‌های دینی و به قول خود، خرافات می‌داند و رمز موفقیت آن و آنچه خود «پروقره» می‌نامد را به تأسی از اندیشه ترقی که از شاخصه‌های فرهنگ امانیستی قرن ۱۸ م است رهایی از اندیشه دینی و روی آوری به عقل جزوی بشر می‌داند. به باور او عقل از درجه اهمیت بیشتر از وحی برخوردار است. در حقیقت این اعتقاد با الهام از اندیشه‌های فلاسفه‌ای چون هیوم و رنآن و راسیونالیسم عصر روشنگری برآمده است. دین گریزی، حاکمیت لیبرالیسم و سکولاریسم در نظر او ملازم پروتستانتیسم اسلامی است. او مللی چون اسپانیای زمان خود را که تابع دین و مقید به احکام دینی هستند شماتت می‌کند و رمز پیشرفت مادی انگلیس و فرانسه همان عصر را در کنار گذاردن قیود دینی و به قول خودش عقاید باطله و رجوع آنان به «عقل و حکمت» می‌داند. وی ریشه پیشرفت ممالک دسته دوم را در کاشتن تخم غیرت و ناموس و ملت دوستی و وطن‌پروری و ضمیر ایشان و البته در تعقیب مسلح شدن به سلاح علم می‌داند و می‌نویسد: «و این مراد هر گز میسر نخواهد شد مگر به هدم اساس عقاید دینیه که پرده بصیرت مردم شده ایشان را از ترقیات و امور دنیویه مانع می‌آید».

وی با ذکر ویژگی‌ها و صفات ایران باستان و تجلیل از عظمت و شکوه آن دوره در پس اسطوره‌سازی و تاریخ‌سازی که از آن زمان به دست می‌دهد اساس هرم و نابودی ایران را ورود «عرب‌ه‌های برهنه و گرسنه» به ایران می‌داند. بدین صورت که اگر در ایران غیرت از «سیویلیزاسیون» نیست و مردم از آزدی محروم…اند ایسن همه خود تابعی از «پادشاهی دیسپوت» و زور «فناتیزم علما» است. او با ذکر اشعار فردوسی در شاهنامه فراز و نشیب تاریخ ایران و تفرقه سیاسی حاصله در طول تاریخ بعد از ساسانیان، ناخوشی و مصائب ایرانی و شدیدتر از آن بدبختی خود اعراب را ناشی از قول سعد وقاص و مهم‌تر از آن وعده‌های سعادت‌بخشی اسلام می‌داند. وی پس از ترجیح اسلام بر سایر ادیان، در پایان کلیت دین را نشانه می‌رود:

«من کل ادیان

جریان پروتستانتیسم اسلامی چگونه توسط روشنفکران غرب‌گرا در ایران شکل گرفت؟

# اصلاح‌طلبی آخوندزاده

■ **علیرضاذاکرافهتایی**

را بی‌معنی و افسانه حساب می‌کنم». او آشکارا به دیانت می‌سستیزد. در جایی که استفاده از آب کر حمام‌ها را ناشی از جهالت می‌داند، می‌گوید: «کجایی حمام‌های اسلامبول که در خزینه‌های حمام‌ها از چندین جا شیرها یعنی فواره‌ها قرار داده‌اند و در وقت لزوم شیر را باز می‌کنی آب پاکیزه جاری می‌شود در زیرش غسل ترتیبی به عمل می‌آوری».

با این‌ وصف معلوم می‌شود که اصل دین قابل نقد نیست بلکه سنت‌ها و ترتیبات اجتماعی غلط جامعه نقدپذیر است. لکن چون هدف او دین‌ستیزی است، تمام مناسبات اجتماعی غلط اعم از اقتصادیات، به فرهنگ و خرافات دینی جامعه به طور یکپارچه به نام آموزه دینی از سوی او رد می‌شود و چون فرد نهان‌روشی است صفت اسلامی را نیز به دنبال پروتستانتیسم یدک می‌کشد.

اگرچه آخوندزاده با دیدی بسیار سطحی از روشنفکری غرب اقتباس کرد ولی میرزا ملکم‌خان به نسبت او یا سایر منورالفکران عصر مشروطه، مدرنیته غرب را بهتر فهمیده است. او نیز به تأسی از پروتستانتیسم مسیحی درباره پیرایشگری دینی اسلام به ویلفرد بلنت انگلیسی مطالبی را نگاشت. آنچه که او درباب رنسانس اسلامی آورده حاکی از آنست که در پی توجیه الگوپذیری از فضای قرون وسطی و رقم دینی آن دیار در دیار اسلام است: «در بین اهالی یورویا نیز، به واسطه تسلط پاپ‌ها و تشدید مذهبی کاتولیک تا اواسط تاریخ میلادی ارباب خیالات و حکما و فیلسوفان ظهور کردند و بیوع اطاعت پاپان را از گردن برانداختند و بر مخالفت مذهب کاتولیکی برخاستند و ریبالیسیون یعنی شورش کردند و گفتند که این چه معنی دارد که همه از صف بشوید و به از عقل و دانش بهره داشته خودمان را برنگذارند فرمان‌بردار چند نفر پاپان و حواریون و ملت است در هر خصوص»

میرزا ملکم که سال‌ها در اروپا زیسته بود با آرای متفکران غرب آشنا شد و بویژه تحت تاثیر تعلیم فراماسونری در صدد تحقق اصول آن برآمد. بلنت انگلیسی از زبان ملکم در مورد علت تشکیل فراموشخانه‌نویسد:

«… من خود ارمنی‌زاده مسیحی هستم ولی میان مسلمین پرورش یافتم و وجهه نظرم اسلامی است جوان بودم که به فساد مملکت بی برم و انحطاط مادی آن را شناختم، پس شعله اصلاح‌طلبی در من فروزان گشت. در اروپا که بودم سیستم‌های اجتماعی و سیاسی و مذهبی مغرب را مطالعه کردم، با اصول مذاهب گوناگون دنیای نصرانی و همچنین تشکیلات جمعیت‌های سری و فراماسونری آشنا گردیدم. طرحی ریختم که «عقل سیاست مغرب» را با «خرد دیانت مشرق» بهم آمیزم. چنین دانستم که تغییر ایران به صورت اروپا کوشش بی‌فایده‌ای است. از این‌رو فکر «ترقی مادی» را در «لفافه دین» عرضه داشتم تا هموطنانم آن معانی را نیک دریابند. دوستان مردم معتبری را دعوت کردم و در «محل خصوصی» از لزوم «پیرایشگری اسلام» سخن راندم و به شرافت معنوی و جواهر ذاتی توسل گستم، یعنی انسانی که مظهر «عقل و کمال» است.»

ملکم که خود از اصول تعلیم آدمیت و فراماسونری پیروی می‌کرد فردی متساهل و بی‌قید بود. از این رو دل در گرو دین نداشت، مع‌الوصف چاره‌ای جز تلفیق آرای امانیستی غرب با اصول دین نمی‌دید. به همین سبب از «خرد دیانت مشرق» سخن می‌گوید و البته دین برای او نقش ابزاری داشته و چون به احساسات مذهبی جامعه دینی واقف است و نمی‌خواهد عکس‌العملی جامعه را در مقابل دین‌ستیزی خود شاهد باشد آرای مغرب‌زمین را در «لفافه دین» عرضه می‌کند. اشاعه مدنیت غرب به نام اصلاح دین از همان ابتدا مدنظر برخی در خاورمیانه اسلامی و بویژه ایرانی بود که در بخشی از آنها منجر به التقاط شد و در بخش دیگر به کفر و الحاد سر زد و البته در هر دو طیف به نام پروتستانتیسم اسلامی مورد بهره‌برداری قرار گرفت. در سال‌های پس از انقلاب مشروطه این مفهوم همچنان دل و دماغ برخی داعیه‌داران دینی و غیر آن را پر کرد. با این تفاوت که آنچه از این به بعد مطرح شد طرح بدیعی نبود بلکه هر چه بود دنباله همان بود. اگر فریدون آدمیت، احمد کسروی را دنباله‌ور میرزا آقاخان کرمانی می‌داند باید گفت میرزاملکم نیز به نوبه خود متأثر از امثال میرزا شفیع گنج‌های بود و اگر در سال‌های بعد آراییی را در دنباله افکار کسروی می‌یابیم، این آرا نیز در همان گفتمان و البته با ادبیات جدید عرضه شده است و البته این تنها مساله دیروز ما نیست و همچنان ادامه دارد.

■ **نسخه کامل این مقاله در شماره ۱۶**

■ **فصلنامه «کتاب‌نقد» به چاپ رسیده است.**

■ **منابع در دفتر روزنامه موجود است.**

تقریب تاریخ



محمدعلی شاه قاجار از همان آغاز کار، مصمم به برانداختن مشروطیت بود،اما بهانه‌های در دست نداشت اما در جریان سوءقصدی که به وی شد، بهانه لازم را به دست آورد و آن را به گردن آزادی‌خواهان انداخت، تا اینکه سرانجام پس از ماه‌ها کشمکش میان مجلس و دربار و عدم دسترسی به نتیجه مطلوب، در روز سه‌شنبه دوم تیرماه ۱۲۸۷ ساعت سه با ۲۳ جمادی‌الاول ۱۲۲۶ ق، هنوز آفتاب طلوع نکرده بود که قشون محمدعلی شاه به سوی مجلس روان شدند و راه‌هایی را که به مجلس منتهی می‌شد، بستند. مجاهدان که در میدان بهارستان بودند در سنگرهای خود به سه حال آماده‌باش درآمدند. چون خبر به گوش حضرات آیات بهبهانی و طباطبایی، از رهبران روحانی مشروطه، رسید، با بی‌بروایی و دلیری از خانه بیرون آمدند و خود را به مجلس رساندند تا شاید از وقوع حادثه جلوگیری کنند. ناگهان مجلس شورای ملی که هنوز مدت زیادی از بدو تشکیل آن نمی‌گذشت به دستور محمدعلی شاه مستبد و توسط کلنل لیاخوف، افسر روس به توپ بسته شد. در پی این حمله، نعش خونین آزادی‌خواهان، صحن بهارستان را پُر کرد و صدای ناله و فریاد از هرسو به گوش می‌رسید. مجاهدان نیز مردانه، تفنگ در دست گرفته‌و از خود و مجلس دفاع می‌کردند. جنگ درحدود ۴ ساعت به طول انجامید و سرانجام به نفع شاه پایان یافت. در این ماجرا، محمدعلی شاه که مورد حمایت دولت روس بود به اعدام و تبعید و زندانی کردن نمایندگان مجلس پرداخت. شاه دستور داد که آقا سیدعبدالله بهبهانی را که کرمانشاه تبعید کرده و آیت‌الله سیدمحمد طباطبایی و در شمشیران خانه‌نشین کنند عده‌ای از آزادی‌خواهان را زنجیر به گردن انداخته و کشان کشان به باغشاه برند. از میان این جمع، تنها ملک‌المتکلمین و میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل، از مشروطه‌طلبان مشهور و مخالف استبداد قاجاری را به حضور شاه آوردند. وی پس از اینکه مدتی به آن دو دشمنام داد، دستور قتل هر دوی آنها را صادر کرد. در این واقعه بیش از ۳۰۰ تن از مجاهدان، آزادی‌خواهان و مشروطه‌طلبان کشته و ۵۰۰ تن دیگر زخمی و تعداد زیادی بازداشت شدند. همچنین انجمن‌ها تعطیل، روزنامه‌ها توقیف و مشروطیت آسآله ایران به پایان رسید. بدین‌ترتیب مجلس، منحل و دوره استبداد صغیر آغاز شد.

■ ■ ■

**تصویب طرح اجباری شدن کلاه‌شاپو برای مردان (۱۳۰۶ ش)**



رضاخان پهلوی پس از به دست گرفتن قدرت، دلماً در تلاش برای نابودی مظاهر دینی و سنتی مردم بود و قصد جایگزینی فرهنگ غرب در ایران را در سر می‌پروراند. وی در این راه در هر مدت قانونی را به مردم ابلاغ می‌کرد که طرح اجباری شدن استفاده از کلاه شاپو یکی از آنان بود. این قانون ابتدا درباره وزرا، وکلا و رؤسای ادارات و مستخمان دولت اجرا شد که باید لباس متحدالشکل بپوشند و کلاه شاپو یا پهلوی بر سر گذارند. سپس این دستور برای مدارس اجباری شد و دانش‌آموزان موظف به پوشیدن لباس یک‌شکل شدند. در این میان، بازاریان از تغییر لباس ناراضی بوده و با تمام فشار و توصیه‌های کلاتری‌ها از آن رویگردان بودند. از آن طرف، چون قانون برای پوشیدن لباس کوتاه و کت و شلوار وجود نداشت و بسیاری از طبقات مردم، مایل نبودند از لباس اجدادی خود دست بکشند و لباس جدید را در بر کنند، بنابراین مشکلاتی به وجود آمد. از ایسن‌رو، برای اینکه این عمل صورت قانونی پیدا کند با اشاره دربار به مجلس، نمایندگان با تصویب طرحی در دوم تیرماه ۱۳۰۶ استفاده از کلاه شاپو را اجباری اعلام کردند. با تصویب این طرح، مأموران دولت بر فشار خود بر مردم افزودند و آن را در سطح کشور رایج کردند. در مقابل، اشخاص بسیاری بودند که در مخالفت با این طرح، دیگر به سر کسب و کار خود نرفتند و خانه‌نشین شدند.